

تحلیل طرح‌واره تصویری مهار و کنترل در قرآن کریم «مطالعه موردی ریشه «ح-ک-م»»

یعقوب سعیدی^۱، محمد مهدی آجیلیان مافوق^{۲*}، زهرا قاسم نژاد^۳، مهدی احمدی^۴

- ۱- دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
- ۲- استادیار بخش علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
- ۳- دانشیار بخش علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
- ۴- استادیار بخش علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۳

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸

چکیده

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری زبان‌شناسی شناختی و به ویژه نظریه طرح‌واره‌های تصویری، به تحلیل معنای ریشه سه حرفی «ح-ک-م» در قرآن کریم می‌پردازد. هدف اصلی مطالعه، بازشناسی خاستگاه نخستین این ریشه در زبان‌های سامی و بررسی فرایند انتقال معنای آن از تجربه‌های عینی و ملموس به حوزه‌های انتزاعی همچون حکمت، حاکمیت و قضاوت است. فرضیه تحقیق بر این اساس است که معنای اولیه «ح-ک-م» در قلمرو مهار و کنترل فیزیکی (مانند لگام، طناب و تله)، پدید آمده و این معنا به تدریج از طریق طرح‌واره تصویری «مهار و کنترل» به حوزه‌های شناختی، اخلاقی و اجتماعی گسترش یافته است. روش تحقیق، ترکیبی از ریشه‌شناسی تاریخی-تطبیقی در زبان‌های سامی و تحلیل شناختی داده‌های قرآنی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که شبکه معنایی ریشه «ح-ک-م» در قرآن حول محور طرح‌واره مهار و کنترل، سامان یافته و مفاهیمی مانند «قضاوت عادلانه» (مهار ظلم)، «حکمت» (مهار جهل) و «حاکمیت الهی» (مهار طغیان و بی‌نظمی اجتماعی) همگی در امتداد این طرح‌واره قابل تبیین هستند. نوآوری این پژوهش در ارائه الگویی فرایندی و نظام‌مند برای تحلیل معنایی این ریشه و تبیین مسیر تاریخی و شناختی آن است که می‌تواند افق تازه‌ای در مطالعات معناشناسی قرآن و زبان‌شناسی شناختی فراهم کند.

واژگان کلیدی: ریشه حکم، طرح‌واره مهار، زبان‌شناسی شناختی، طرح‌واره تصویری، استعاره مفهومی

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

خاستگاه شکل‌گیری مفاهیم انتزاعی در زبان از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. زبان‌شناسی شناختی در دهه‌های اخیر با ارائه چارچوب نظری طرح‌واره‌های تصویری نشان داده است که درک مفاهیم انتزاعی ریشه در تجربیات حسی، بدنی و عینی انسان دارد. به عبارت دیگر، مفاهیم انتزاعی از طریق الگوهای ذهنی که از تعامل جسم با جهان فیزیکی شکل گرفته است، فهم می‌شود. از این منظر، زبان در تاریخ بشر تنها ابزاری برای نام‌گذاری اشیا و پدیده‌ها نبوده است، بلکه واژه‌ها بازتاب تجربه‌های زیسته، باورهای فرهنگی و نظام‌های فکری یک جامعه هستند. از این رو، واکاوی سیر تاریخی و معنایی واژگان در متون دینی - به‌ویژه قرآن‌کریم به عنوان متن بنیادین اندیشه اسلامی - تلاشی برای بازشناسی افق‌های معرفتی یک سنت است. از میان ریشه‌های پرتکرار قرآن، ریشه «ح-ک-م» جایگاهی ممتاز دارد؛ چرا که در ۲۰۹ مورد به کار رفته و دامنه معنایی آن گستره‌ای وسیع از دانایی و حکمت تا قضاوت و داوری را دربرمی‌گیرد.

۲-۱- سوال پژوهش

پرسش‌های اساسی در این پژوهش عبارتند از:

خاستگاه نخستین ریشه «ح-ک-م» در زبان‌های سامی چه بوده و چگونه مسیر تحول خود را پیموده است؟

این ریشه بر اساس کدام سازوکار شناختی از معنایی ملموس به مفاهیمی انتزاعی تحول یافته است؟

طرح‌واره تصویری محوری در شکل‌دهی به شبکه معنایی این ریشه در قرآن کدام است؟

پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم عبور از مرزهای زبان عربی و کاوش در تاریخ زبان‌های سامی است. خانواده کهن زبان‌های سامی شامل عبری، آرامی، اکدی، سریانی و دیگر

زبان‌های مرتبط، مانند موزه زنده‌ای هستند که ردپای تحولات معنایی واژگان را در خود نگه داشته‌اند. مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم انتزاعی امروزی، در آغاز بر پایه تجربه‌های ملموس و حسی انسان شکل گرفته‌اند. بنابراین انتظار می‌رود که مفهوم حکم نیز در سیر تطور خود از ساحتی عینی و مادی به سوی حوزه‌های انتزاعی حرکت کرده باشد.

۱-۳- پیشینه پژوهش

مطالعات پیشین این حوزه را می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد:

نخست پژوهش‌هایی که به نقش طرح‌واره‌های تصویری در فهم مفاهیم قرآنی پرداخته‌اند. برای نمونه، مقاله «طرح‌واره‌های تصویری در حوزه سفر زندگی دنیوی و اخروی در زبان قرآن» اثر مرتضی قائمی و اختر ذوالفقاری (۱۳۹۵)، نشان می‌دهد که استعاره «زندگی همچون سفر» از استعاره‌هایی با بسامد بالا در قرآن است و بر مجموعه‌ای از طرح‌واره‌های برخاسته از تجربه جسمانی و مواجهه انسان با جهان محسوس استوار است؛ طرح‌واره‌هایی چون حرکت، حجم، نیرو، بالا و پایین، خطیت، نزدیکی و دوری و پیش و پس‌بودگی.

در همین چارچوب، سلیمی و علی‌نجات (۱۳۹۶) در مقاله «کارکرد طرح‌واره‌های تصویری در مفاهیم تربیت اخلاقی قرآن»، نشان داده‌اند که مفاهیم اخلاقی قرآن - چه در حوزه ارزش‌های مثبت و چه رفتارهای منفی - غالباً با اتکا به تصویرهایی حسی و قابل مشاهده صورت‌بندی شده‌اند. نمونه‌هایی مانند فرو خوردن خشم، تواضع، بهتان یا بخل، بیانگر آن است که قرآن برای فهم‌پذیر ساختن این مفاهیم انتزاعی، آن‌ها را در قالب تجربه‌های ملموس انسانی بازنمایی می‌کند.

همچنین در مقاله «استعاره مفهومی آزادی در سروده‌های واصف باختری» اثر امرالله محمدی (۱۴۰۴)، فرایند مفهوم‌سازی «آزادی» در شعر بررسی شده و نشان داده شده است که شاعر این مفهوم انتزاعی را با بهره‌گیری از حوزه‌های تجربی و محسوس - مانند پرواز پرنده، نور یا خورشید - مجسم و قابل درک ساخته است.

دسته دوم به پژوهش‌هایی اختصاص دارد که به مفهوم «حکم» پرداخته‌اند. این دسته از مطالعات اغلب یا سطحی و گذرا به بررسی لغوی بسنده کرده‌اند یا از همان آغاز بر ابعاد فقهی و سیاسی متمرکز بوده‌اند.

برای نمونه، اصغر خلیلی (۱۳۹۰) در مقاله «مفهوم‌شناسی واژه حکم در فقه سیاسی»، مطابق عنوان اثر، تنها به ابعاد فقه سیاسی این واژه توجه کرده است.

همچنین علیرضا حیدرزاده (۱۳۹۷) در مقاله «معناشناسی حکم و تأثیر آن در فهم احکام حکومتی» به طور گذرا و در حدود یک صفحه به معنای لغوی حکم، آن هم بیشتر با تکیه بر منابع متأخر پرداخته و تمرکز خود را بر مباحث فقهی و اصولی نهاده است. بدین ترتیب هر دو مقاله از رویکردی که تحقیق حاضر دنبال می‌کند، فاصله‌ای چشمگیر دارند.

اما مقاله امیر ذوقی (۱۴۰۳) با عنوان «معناشناسی واژه حکم در قرآن کریم و امکان‌سنجی دلالت آن بر حکومت»، پس از بررسی زبان‌های سامی، بر اساس کاربردهای قرآنی واژه به این نتیجه رسیده که حکم در قرآن، به ترتیب بسامد و قطعیت، چهار معنای اصلی داوری، فرمان، مسئولیت و فرمانروایی را در بر می‌گیرد. به گفته او، معنای فرمانروایی و سلطه سیاسی در لغت سابقه ندارد و دال اصلی بر مفهوم حکومت و سلطه سیاسی در قرآن واژه مُلک است؛ از این رو در انتساب معنای فرمانروایی به حکم در قرآن باید با احتیاط برخورد کرد.

تفاوت مقاله حاضر با پژوهش یاد شده در این است که ضمن بهره‌گیری از داده‌های تطبیقی زبان‌های سامی و توجه به برخی شواهد متمایز، فراتر از صرف گزارش معنا حرکت می‌کند و با تکیه بر زبان‌شناسی شناختی، ساز و کار انتقال معنا را از سطح عینی و مادی «مهار و ابزار بازدارنده» به حوزه‌های انتزاعی‌تر چون «قضاوت و حکمت» تبیین می‌نماید. این تحقیق با ارائه تصویری فرایندی و نظام‌مند از تحول معنایی «حکم» و با بهره‌گیری از الگوهای زبان‌شناسی شناختی لیکاف و جانسون، مسیر تاریخی و مفهومی این واژه را ترسیم و معانی آن در قرآن را بررسی می‌کند.

۱-۴- چارچوب نظری پژوهش

مبانی و اصول نظری که این پژوهش بر آن مبتنی است، برآمده از رویکرد زبان‌شناسی شناختی (Cognitive Linguistics) است. تحلیل معنایی ریشه‌های قرآنی بر مبنای نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی، یکی از روش‌های نوین در مطالعات تفسیری و معناشناسی است. در ادامه، مفاهیم و الگوهای تحلیلی این چارچوب که ابزار ورود به بحث هستند، تبیین می‌گردد.

۱-۴-۱- زبان‌شناسی شناختی و تجربه‌مندی بدنی

زبان‌شناسی شناختی از دهه‌های پایانی قرن بیستم، با به چالش کشیدن دیدگاه‌های صورت‌گرا، اعلام کرد که زبان، ابزاری مجزا در ذهن نیست، بلکه کاملاً با نظام‌های شناختی و تجارب زیسته انسان پیوند دارد. جورج لیکاف (George Lakoff) و مارک جانسون (Mark Johnson) نشان دادند که ذهن انسان، مفاهیم انتزاعی را به صورت مستقیم درک نمی‌کند بلکه آن‌ها را از رهگذر تجربه‌های بدنی (Embodied experiences) و حسی-حرکتی صورت‌بندی می‌کند (See: Lakoff & Johnson.1980: 3-6).

بر این اساس، سازوکارهای ذهنی انسان برای فهم پدیده‌های ماورایی، فکری، اخلاقی و اجتماعی، ناگزیر از تکیه بر الگوهایی است که بدن در تعامل فیزیکی خود با جهان پیرامون (مانند حرکت، برخورد با موانع، گنجایش فضاها و اعمال نیرو) کسب کرده است. در نتیجه، نظام مفهومی متون دینی و شبکه‌های معنایی واژگانی چون «حکم»، بازتابی عینی از همین تجربیات بدنی جهان‌شمول در بستری انتزاعی هستند.

۱-۴-۲- نظریه استعاره مفهومی

برخلاف دیدگاه سنتی که استعاره را تنها یک صنعت ادبی و تزئینی برای زیباسازی کلام می‌دانست، زبان‌شناسی شناختی نشان می‌دهد که استعاره اساساً ابزاری شناختی برای تفکر، اندیشیدن و ساختاربندی ذهن است (ر.ک: قائمی‌نیا، ۱۴۰۰، ج ۲: ۱۶۲). بر اساس این نظریه، درک یک حوزه مفهومی انتزاعی یا مجهول (حوزه مقصد)، بر پایه درک یک حوزه مفهومی

ملموس تر و آشنا تر (حوزه مبدأ) صورت می پذیرد که به این فرایند، «نگاشت» می گویند (ر.ک: عبدالکریمی، ۱۳۹۴: ۲۳-۲۴).

ما با استعاره مفهومی، فضاهاى مجهول را بر حسب فضاهاى معلوم درک می کنیم. اساساً ذهن انسان ساختار استعارى دارد و این ساختار پدیده‌ای جهان‌شمول است که محدود به فرهنگ یا محیط خاصی نیست. در استعاره معروف «زندگی سفر است»، انسانی که زندگی می کند با مسافر، هدف‌های زندگی با مقصد، مسیر زندگی با راه و سختی‌های زندگی با موانع راه، تطبیق داده می شود.

جمالاتی مانند «به بن بست خوردم»، «او در زندگی سرگردان است»، یا «این راه درستی نیست»، در واقع بازتاب همین استعاره‌اند. در نتیجه، ما مفهوم انتزاعی زندگی را تا حدی با کمک مفهوم ملموس تر «سفر» می فهمیم (See: Kövecses. 2015: 3). تفاوت فرهنگ‌ها تنها در مصادیق این استعاره‌هاست؛ مثلاً یک شهرنشین چالش‌های زندگی را با موانع شهری، خیابان‌ها و چراغ راهنما تصویر می کند و یک بادیه‌نشین با کوه‌ها، بیابان و شتران. اما اصل تکیه بر تجربه ملموس «سفر» برای درک مفهوم انتزاعی «زندگی» در هر دو ذهن یکسان عمل می کند. بنابراین، استعاره‌ها مانند عینکی عمل می کنند که مفاهیم پیچیده را بر حسب فضاهاى معلوم برای ما قابل فهم می سازند.

۱-۴-۳- طرح‌واره‌های تصویری

طرح‌واره‌ها، ساختارها و الگوهای ذهنی پایداری هستند که از تعامل مداوم و روزمره بدن انسان با محیط فیزیکی (مانند نشستن، راه رفتن، خوابیدن، دیدن، جویدن، لمس اشیاء)، حاصل می شوند و الگوهای ذهنی مشترکی را برای بازنمایی مفاهیم فراهم می آورند. به باور جانسون، این الگوها دارای دو ویژگی بنیادین هستند:

تکرار شونددگی: این اعمال برای بقای انسان ضروری‌اند و همواره در تجارب بدنی تکرار و در ذهن تثبیت می شوند.

قابلیت تعمیم: این الگوها به انواع مشابه خود در حوزه‌های انتزاعی قابل تعمیم‌اند.

مثلاً اگر ما آدم مصنوعی‌ای را ببینیم که به شکل خاصی پاهایش را تکان می‌دهد و به جلو می‌رود، این کار را هم، راه رفتن در نظر می‌گیریم... ما از تمامی کارهای تکراری‌مان، تصویری را به شکل یک الگو در ذهن‌مان ثبت می‌کنیم (صفوی، ۱۳۹۶: ۹۹) که به آن طرح‌واره تصویری یا تصویری یا انگاشت می‌گوییم.

فهرست اصلی یا اولیه طرح‌واره‌های تصویری عبارتند از:

طرح‌واره‌های حجم، مبدأ، مسیر، مقصد، اتصال، کل - جزء، مرکز - حاشیه، بالا - پایین، جلو-عقب، طرح‌واره‌های مربوط به توانمندی مانند قدرت انسداد، نیروی متقابل، جذب، فشار، مانع، انتقال و تغییر مسیر (گیررتس، ۱۳۹۵: ۴۲۶).

برای نمونه، طرح‌واره حجمی از تجربه قرار گرفتن درون اتاق یا ظرف شکل می‌گیرد و سپس به مفاهیم انتزاعی مانند «فکر» یا «حال درونی» تعمیم می‌یابد؛ چنانکه در زبان فارسی می‌گوییم: «رفته تو فکر» یا «از این فکر بیرون بیا» یا «توی همین حال خوش بمان» (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۷۴-۳۷۵).

نمونه دیگر، طرح‌واره گذر است که از تجربه فیزیکی عبور از مسیرها یا پشت سر گذاشتن موانع پدید می‌آید. این تجربه در زبان نیز منعکس شده و در تعبیرهایی مانند «این مشکل را پشت سر گذاشتی» یا «از این بحران عبور کردم»، بازتاب می‌یابد.

نکته مهم آن است که فهرست طرح‌واره‌های تصویری، بسته و محدود نیست و نمی‌توان گفت فقط تعداد خاصی از طرح‌واره‌ها وجود دارند؛ بلکه به اقتضای تجربه‌های گوناگون انسانی، همواره امکان اضافه شدن طرح‌واره‌های جدید وجود دارد. از این رو، جانسون، موارد تماس، میزان، دور- نزدیک، رو، پر- خالی، فرایند، چرخه، تکرار، ادغام، انطباق، تفکیک، شیء و مجموعه را به فهرست اولیه افزوده است (ر.ک: گیررتس، ۱۳۹۵: ۴۲۶؛ اسودی و مختاری، ۱۴۰۳: ۱۷-۲۱)؛ چون شکل‌گیری طرح‌واره‌ها تابع مستقیم تجربه‌های بدنی، ادراکی و حسی انسان با فضا، اشیاء، حرکات و موجودات دیگر است.

در این بخش قصد داریم واژه «حکم» و مشتقات آن را از منظر زبان‌شناسی شناختی بررسی کنیم. پیش از آن، لازم است ابتدا معنای این واژه را از نظر لغوی مورد بررسی قرار دهیم.

۲- ریشه حکم در زبان‌های سامی تا کاربردهای قرآنی

۲-۱- ریشه حکم در زبان‌های سامی

قرآن به زبان عربی نازل شده است، زبانی که عضوی از خانواده بزرگ و کهن زبان‌های سامی محسوب می‌شود. خانواده زبانی سامی، شامل زبان‌هایی مانند عبری، آرامی، سریانی، گعزی (زبان کلاسیک اتیوپی) و اکدی (زبان بین‌النهرین باستان) است. ویژگی‌های مشترک ساختاری، واژگانی و معنایی این زبان‌ها دریچه‌ای وسیع برای بررسی ریشه‌شناختی و معناشناختی واژگان قرآنی فراهم می‌کند. زبان‌های سامی از پیشینه‌ای بسیار کهن و تمدنی برخوردارند و بررسی آن‌ها می‌تواند نقشی کلیدی در درک عمیق‌تر مفاهیم قرآنی ایفا کند.

فرآیند تحول زبانی در گذر زمان، امری طبیعی و ناگزیر است. برخی واژگان، معنای خود را حفظ می‌کنند، در حالیکه برخی دیگر دستخوش تغییراتی مانند تضییق معنایی (محدود شدن مفهوم)، توسعه معنایی (گسترش مفهوم)، تنزل معنایی (کاهش ارزش یا کسب بار منفی) یا ارتقاء معنایی (افزایش ارزش یا کسب بار مثبت) می‌شوند. این تحولات غالباً تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی، دینی و سیاسی صورت می‌گیرند و ممکن است یک واژه را از معنای اصلی و اولیه‌اش دور کنند. در این راستا، بررسی تاریخی واژگان قرآنی در بستر زبان‌های سامی امکان پیگیری دگرگونی‌های لفظی یا معنایی را فراهم می‌سازد و در مواردی به فهم دقیق‌تر مفاهیم قرآنی کمک می‌کند و همچنین می‌تواند ارتباط میان زبان، فرهنگ و دین را بهتر تبیین نماید.

در بررسی‌های تاریخی، فرهنگ لغت سامی - حامی اورل (Orel) و استولبوا (Stolbova) که از منابع معتبر در این حوزه به‌شمار می‌رود، ریشه واژه «حکم» را به معنایی بسیار ملموس و مادی همچون «طناب» بازمی‌گرداند؛ واژه‌ای که در زبان‌های سامی برای اشاره به بند دهان

اسب به کار رفته است. همچنین، در زبان‌های شاخه چادیک جنوبی (در آفریقا)، این ریشه با دو معنای نزدیک «تله» به عنوان ابزاری برای شکار و «طناب» برای مهار دهان اسب دیده می‌شود. این معانی اولیه فیزیکی، بیانگر مفهوم مهار کردن، نگه داشتن و محدود ساختن است. در این فرهنگ لغت، ذیل ماده شماره ۱۲۲۱ چنین آمده است: «ریشه حکم به معنای طناب است. در زبان‌های سامی، این ریشه به معنای بند دهان اسب به کار رفته و در عربی به صورت hakamat دیده می‌شود.

در گروه زبان‌های ریفت، شکل hagum با دو معنی به کار می‌رود: یکی تله و دیگری طناب. در زبان آلاگوا [از زبان‌های آفریقایی و زیر شاخه زبان‌های چادیک جنوبی]، hagumo به معنای تله است و در زبان بورونگه [از زبان‌های آفریقایی و زیر شاخه زبان‌های چادیک جنوبی]، haguumo به معنای طناب» (Orel & Stolbova, 1995: 271). این معانی حول محور بازداري، مهار و کنترل فیزیکی می‌چرخند.

لسلاو نیز گزارش کرده که این ریشه در زبان سامی به معنای منع و بازداشتن است (see:1987: 228). این معنا با مفهوم طناب و تله به عنوان ابزارهای بازدارنده و مهارکننده سازگاری دارد و می‌توان آن را معنای بنیادینی دانست که سنگ‌بنای گسترش معنایی بعدی شده است.

در زبان اکدی (از زبان‌های سامی شرقی)، فعل hakāmu(m): به معنای فهمیدن، درک کردن و آگاه شدن به کار رفته است. در کاربردهای خاص، مثلاً در مورد اجرام آسمانی و ستارگان، این فعل دلالت بر قابل تشخیص بودن یا شناخته شدن دارد (Black, George & Postgate, 2000: 101). این تحول معنایی از مهار فیزیکی به درک مفهومی در سایر شاخه‌های زبان‌های سامی نظیر عبری، آرامی، سریانی و فنیقی نیز مشاهده می‌شود، به گونه‌ای که این ریشه در آن زبان‌ها نیز بار معنایی دانستن را حمل می‌کند (مشکور، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۸۸).

در اوگاریتی، ریشه hkm در متونی اندک اما بسیار معنادار، همواره در ارتباط با خدای بزرگ «ال»، ظاهر شده است. این ریشه معمولاً به صورت صفت hkmt به معنای «حکیم بودن» به کار رفته است. در یک خطاب ستایش‌آمیز از جانب الهه عثیرت، «تو حکیم هستی»

در کنار «توپیر و صاحب تجربه‌ای» آمده است؛ ارتباطی که نشان می‌دهد حکمت در اوگاریتی امری برآمده از تجربه، سالخورده‌گی و رسوب دانش تلقی می‌شود (Muller, 1997: 4: 366). در داده‌های فنیقی، به ویژه در کتیبه دو زبانه فنیقی - هیروگلیف لویایی قراتیه (قرن هشتم پ.م.)، این ریشه در توصیف فضایل پادشاهان دیده می‌شود. پادشاه آزیتاودا خود را به دلیل «درستی، حکمت و بخشندگی» شایسته فرمانروایی می‌داند. این کاربرد نشان می‌دهد که در فنیقی، حکمت یک فضیلت سیاسی و اخلاقی به شمار رفته است. در کتیبه برآقیب نیز این ریشه در ارتباط با «زیرکی و دوراندیشی سیاسی» یک فرمانروا به کار رفته است. بدین ترتیب، داده‌های فنیقی بیانگر انتقال معنایی ریشه مذکور از حوزه الهی (اوگاریتی) به حوزه سیاسی و اخلاقی انسانی است؛ انتقالی که بعدها در عبری و عربی نیز قابل مشاهده است. در آرامی شاهنشاهی، همانطور که در متون داستان احیقار آمده است (که برخی آن را همان لقمان حکیم می‌دانند)، نقش فرد دانا و حکیم، ارائه‌گفتار آموزنده و مشورت خردمندانه به دیگران توصیف شده است (ر.ک: همان). در نتیجه، مسیر معنایی ریشه hkm از مهار فیزیکی ← شناخت و فهم ← حکمت الاهی ← فضایل سیاسی و اخلاقی ← حکمت مشورتی و آموزشی قابل رصد است.

در زبان عبری، شاهد گسترش قابل‌توجهی در حوزه‌های کاربردی واژه مربوط به «حکمت» هستیم. بر اساس گزارشی که گزنیوس در فرهنگ ریشه‌شناختی خود، ارائه کرده، دامنه معنایی این واژه به حوزه‌هایی فراتر از شناخت ذهنی و اندیشه‌ورزی صرف کشیده شده و شامل مهارت‌های عملی و فنی همچون صنعت‌گری، فنون جنگی و دریانوردی، تدبیر سیاسی، مدیریت اجرایی، جادوگری و نیز حکمت و بینش دینی شده است. به عنوان نمونه، واژه عبری חָכָם (hākām) نه تنها برای حکما و عالمان دینی به کار رفته، بلکه به صنعت‌گرانی که در ساخت خیمه معبد نقش داشته‌اند نیز، اطلاق شده است. این کاربرد در متونی چون کتاب خروج، کتاب پادشاهان و کتاب اخبار ایام به وضوح مشاهده می‌شود. همچنین، همین واژه برای شخصیت‌هایی چون یوسف و سلیمان، که در مدیریت سیاسی و حاکمیت نقش ایفا کرده‌اند، نیز به کار رفته است (Gesenius, 1995: 315).

هاکس نیز، در قاموس کتاب مقدس بر این نکته تأکید دارد که واژه حکمت در متون مقدس معانی گوناگونی دارد که باید از زمینه و سیاق آن فهمیده شود. به گفته او، گاهی این واژه به معنای زیرکی، مهارت در عمل، دانش تجربی، تأمل و هوشیاری و حتی علمی چون هیئت و تنجیم آمده است. وی در نهایت، حکمت حقیقی را در وصف خداوند می‌بیند که با بالاترین درجه از کمال و مطلق بودن همراه است (۱۳۷۷: ۳۲۶).

نمونه‌هایی از کاربرد این ریشه در کتاب مقدس:

الف) سفر تثئیه (۲۸-۲۹): «וְאֵלֶּיךָ פָּקֶה תְּבוֹנָה: לוֹ חֲכָמִי יִשְׁפָּלוּ אֲזַת»: «و در میان ایشان (قوم اسرائیل) هیچ فهم و بینشی نیست؛ کاش خردمند بودند و این را در می‌یافتند». در این آیه، ریشه «حکم» در قالب فعل ماضی سوم شخص جمع חֲכָמוּ (حاکموا) و به معنای خردمند شدند و ناظر به بصیرت اخلاقی و آینده‌نگری، به کار رفته است.

ب) امثال (۷: ۱): «תֹּב יִרְאֶת יְהוָה רִאשִׁית דְּלֹעַת חֲכָמָה»: «ترس از یهوه آغاز معرفت و شناخت حکمت است». در این آیه، ریشه «حکم» در قالب اسم חֲכָמָה (حاکما) به کار رفته است که به معنای «حکمت» است و بر خرد و بصیرتی دلالت دارد که رفتار و تصمیم‌گیری انسان را در پرتو ایمان به خدا هدایت می‌کند.

پ) پادشاهان اول (۷: ۱۴): «וַיִּמְלֹא אֶת-הַחֲכָמָה וְאֶת-הַתְּבוֹנָה וְאֶת-הַדָּלַעַת לַעֲשׂוֹת כָּל-מְלָאכָה בְּנִהְיֹתָ: «و او پر از حکمت، درک و دانش شد برای انجام دادن هرگونه کار صنعت‌گری در مس». در این بند، حکمت به معنای مهارت فنی و توانایی عملی در صنعت‌گری و مس‌گری به کار رفته، نه حکمت اخلاقی یا فلسفی و غیره.

ت) پیدایش (۳۳: ۴۱): «וְעַתָּה יִרְאֶה-פָּרְעֹה אִישׁ נָכוֹן וְחָכָם וַיִּשְׁתַּחֲוֶה עַל-אַרְצָא מִצְרָיִם»: «اکنون فرعون مردی فهیم و دانا (مدبر) بجوید و او را بر سرزمین مصر بگمارد». در این آیه، ریشه «حکم» در قالب صفت חָכָם (حاکم) به کار رفته است که به معنای «حکیم، دانا و خردمند» است. این واژه در این سیاق بر خرد مدیریتی، قدرت تدبیر و توان اداره امور دلالت دارد، نه بر مهارت فنی یا حکمت اخلاقی. این تعبیر در ادامه

پیشنهاد حضرت یوسف (ع) به فرعون، پس از تعبیر خواب او، برای انتخاب مدیری کاردان جهت اداره کشور و مقابله با سال‌های قحطی آمده است.

در مجموع، این تنوع در کاربردهای واژه نشان می‌دهد که مفهوم عبری حکمت، گستره‌ای وسیع از فعالیت‌های انسانی را در بر می‌گیرد؛ از مهارت‌های فنی و هنری گرفته تا تدبیرهای سیاسی و بصیرت دینی و معنوی. به نظر می‌رسد که هسته معنایی این واژه در تجربه عبری‌زبانان، نوعی دانش کاربردی است که در حوزه‌های مختلف زندگی انسانی تجلی می‌یابد: توانایی حل مسائل، مدیریت صحیح امور، تشخیص راه درست اخلاقی و همچنین مهارت‌های حرفه‌ای و هنری.

شایان ذکر است که از ریشه حکم در کتیبه‌های زبان سبئی (از زبان‌های سامی جنوبی) به معنای داوری در نزاع و حل و فصل خصومت آمده است (ذیب، ۲۰۰۶: ۱۰۰)؛ زیرا داوری و فصل خصومت، به معنای مهار کردن ظلم، کنترل جامعه و حفظ نظم اجتماعی است.

بر اساس شواهد پیشین، ریشه سه حرفی «hkm» در زبان‌های سامی در آغاز به ابزارها و امور عینی مهار و کنترل مانند طناب، دهن‌بند اسب یا تله شکار، اشاره داشت. این معنای مادی و محسوس، با گذر زمان و از طریق تعامل ذهن انسان با جهان و مناسبات اجتماعی، دستخوش تحول شد و بار معنایی تازه‌ای یافت، تا جایی که کم‌کم به حوزه‌های ذهنی، معرفتی، قضایی و اجتماعی راه پیدا کرد و زمینه شکل‌گیری مفاهیم پیچیده‌تری چون حکمت و داوری را فراهم آورد.

جدول (۱): خلاصه مطالب فوق

زبان	کاربرد و معنا	محور معنایی
چادیک جنوبی	طناب، دهن‌بند اسب، تله شکار	مهار، کنترل، بازداري فیزیکی
اکدی	فهمیدن، آگاه کردن و اطلاع دادن	انتقال از مهار فیزیکی به درک و شناخت
اوگاریتی	حکیم بودن «مرتبط با خدای بزرگ ال»	حکمت الاهی، تجربه و سالخوردگی

فنیقی	زیرکی سیاسی	فضایل انسانی، اخلاقی و سیاسی
آرامی شاهنشاهی	نقش حکیم: ارائه گفتار آموزنده، مشورت خردمندانه	حکمت کاربردی و مشورتی
عبری کتاب مقدس	حکمت دینی و اخلاقی، مهارت‌های فنی و عملی، مدیریت سیاسی و اجتماعی	دانش کاربردی و مهارت‌های انسانی
سبئی	داوری و حل خصومت	مهار ظلم، حفظ نظم اجتماعی

۲-۲- بررسی ریشه حکم در زبان عربی

بر پایه پژوهش‌های زبان‌شناسان حوزه سامی، زبان عربی را می‌توان به دو شاخه اصلی شمالی و جنوبی تقسیم کرد؛ این دو شاخه در منابع سنتی، به ترتیب با نام‌های عربی عدنانی و عربی قحطانی شناخته می‌شوند. عرب‌های ساکن نواحی شمالی و مرکزی شبه جزیره عربستان، با وجود اختلافات نسبی (برای مثال، قبایل اوس و خزرج که از نظر ریشه قومی به قحطانیان منسوب‌اند یا برخی از شاعران نامدار جاهلی که از تبارهای گوناگون برخاسته‌اند)، در مجموع از زبانی همگون و یکپارچه بهره می‌بردند. این در حالی است که عرب‌های جنوب، به ویژه ساکنان مناطق یمن و حضرموت، گونه‌ای از زبان عربی را به کار می‌بردند که از نظر ساختار واژگانی، نحوی و آوایی تفاوت‌های چشمگیری با گویش شمالی داشت و در بسیاری از موارد، به مثابه گویشی متمایز و مستقل از آن تلقی می‌شد (ر.ک: علی، ۲۰۰۱، ج ۷: ۳۲۱)؛ تا جایی که ابوعمر بن العلاء تصریح می‌کند: «زبان حمیر و نواحی دوردست یمن، زبان ما نیست و عربی آنان مشابهتی با عربی ما ندارد» (جمعی، بی‌تا، ج ۱: ۱۱).

یمن، با برخورداری از جغرافیای خاص و شرایط طبیعی مساعد، یکی از کانون‌های تمدن سامی محسوب می‌شد. اشاره‌های قرآن کریم به داستان‌هایی مانند ملکه سبأ، اصحاب اخدود، سوره فیل و سرزمین ارم، همگی بیانگر تمدن درخشان جنوب جزیره است. با این حال، پس از ویرانی سد مأرب و جاری شدن سیل عرم، شرایط سیاسی و اقتصادی ناپایدار موجب

مهاجرت گسترده قبایل جنوبی شد و این امر به تدریج موجب اختلاط لهجه‌ها و غلبه لهجه شمالی گردید. لهجه‌های یمنی در غیاب پشتوانه سیاسی و با سلطه حبشیان و سپس ساسانیان، به تدریج تضعیف شده و از صحنه خارج شدند (ر.ک: ولفنسون، ۱۴۰۰: ۱۹۲). از این رو، زبان قرآن نیز با لهجه عربی شمالی نازل شد.

در ادامه، به بررسی ریشه واژه «حکم» در شاخه شمالی عربی، یعنی زبانی که قرآن به آن نازل شده، می‌پردازیم.

در ادبیات جاهلی و نیز اسلامی عصر احتجاج به لغت^[۱]، ردپای این ریشه کهن حضور پررنگی دارد. شاعران نامداری چون زهیر بن ابی سلمی، لبید بن ربیع، عمرو بن کلثوم، طرفه بن العبد و غیره در اشعار خود از مشتقات این واژه بهره برده‌اند. در این اشعار لایه‌های مختلفی از مهار، به تصویر کشیده شده است.

به عنوان نمونه، زهیر بن ابی سلمی می‌گوید:

القائدُ الخیلَ منکوباً دَوَابِرها قد أُحکمتُ حکماتِ القَدِّ والأبقا (زهیر، ۱۴۰۸: ۷۶)

«سوارکار، اسب‌ها را می‌راند در حالیکه انتهای سم‌هایشان (از تاخت و تاز) فرسوده و آسیب‌دیده است و بندهای چرمی و تسمه‌های کتانی‌شان با استواری و سختی بسته شده است».

ریشه حکم در این بیت به مهار فیزیکی اشاره دارد؛ تسمه و افسار اسب چنان بسته شده است که این حیوان را از سرکشی و خروج از مسیر باز می‌دارد. لبید بن ربیع می‌گوید:

وَهُم السُّعَاةُ إِذَا الْعَشِيرَةُ أَفْزَعَتْ وَهُمْ فَوَارِسُهَا وَهُمْ حُكَّامُهَا

«آنان (خویشان نزدیک)، هنگامی که قبیله به هراس افتد شتابان یاری می‌رسانند و

آنان سوارکاران (و رزمندگان دلاور) و حاکمان قبیله هستند.»

لبید، خویشاوندان نزدیکش را توصیف می‌کند که وقتی مصیبتی بزرگ بر قبیله وارد شود، برای دفع و رفع آن می‌کوشند؛ آنان سواران قبیله در جنگ و حاکمانی هستند که

در نزاع‌ها به آن‌ها پناه می‌برند (زوزنی، ۲۰۰۲: ۲۰۱)؛ بنابراین شاعر، قوم خود را در سه جایگاه اساسی معرفی می‌کند:

مدیران بحران (در زمان اضطراب و ناامنی) بر اساس مصرع اول، مدافعان نظامی (در زمان جنگ) و حاکمان و رهبران اجتماعی (در زمان اختلاف و نزاع) بر اساس مصرع دوم. این کاربرد، نشان‌دهنده نقش بازدارنده و تنظیم‌کننده حاکمان و داوران در ساختار اجتماعی است؛ یعنی حاکم کسی است که با اتقان و تدبیر، مانع از بروز ظلم و بی‌نظمی می‌شود. اصمعی، لغت‌دانی که سال‌ها در میان بادیه‌نشینان زندگی کرد تا معنای دقیق لغات را بهتر درک کند، درباره واژه حکم می‌گوید: «اصل الحکومة رد الرجل عن الظلم، ومنه سمیت حکمة اللجام، لأنها ترد الدابة» (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۴: ۶۹).

طرفه بن العبد می‌گوید:

لَيْتَ الْمُحَكَّمِ وَالْمَوْعُوظَ صَوْتُكُمَا ... تَحْتَ الثَّرَابِ، إِذَا مَا الْبَاطِلُ انْكَشَفَا
«ای کاش پیر حکیم و فرد موعظه‌شونده، صدایتان زیر خاک خفته باشد، آن دم که باطل آشکار گردد»

به گفته لغویان منظور از محکم در این بیت، پیر باتجربه و حکیم است (ابن فارس ۱۳۹۹، ج ۲: ۹۱) که به واسطه تجربه و دانش، به مرحله فرزاندگی و استواری رسیده و نقش بازدارنده از خطا و کاستی‌ها را در جامعه برعهده دارد.

نابغه ذبیانی درباره زرقاء الیمامه، زنی که به تیزی بی‌فوق‌العاده مشهور بود، می‌گوید:
وَاحْكُمْ كَحُكْمِ فَتَاةٍ الْحَيِّ إِذْ نَظَرْتُ إِلَى حَمَامٍ شِرَاعٍ وَارِدِ الثَّمَدِ
«حکیم و خردمند باش، مانند خرد دختری در محله که وقتی به کبوتران هنگام وارد شدنشان به آب اندک نگاه کرد». برخی گفته‌اند: حکم در اینجا به معنای حکمت است (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۴: ۷۰؛ زمخشری، ۱۴۱۹، ج ۱: ۲۰۶).

نمر بن تولب عکلی می‌گوید:

أَحْسَبُ حَبِيبَكَ حَبًّا رُوِيْدًا فَلَيْسَ يَعُولُكَ أَنْ تَصْرِمَا
وَأَبْغَضُ بَغِيضِكَ بَغْضًا رُوِيْدًا إِذَا أَنْتَ حَاوَلْتَ أَنْ تَحْكِمَا

«محبوبیت را با آرامی و ملایمت دوست بدار، تا اگر روزی از تو جدا شد، بر تو سنگین و دشوار نباشد و دشمن خود را نیز با تدبیر و آهستگی دشمن بدار، اگر می‌خواهی رفتار حکیمانه و عاقلانه داشته باشی».

اصمعی درباره مصراع آخر گفته: «یعنی اگر می‌خواهی حکیم باشی» (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۹۰۱).

حسان بن ثابت می‌گوید:

فَتُحَكِّم بِالْقَوَافِي مَنْ هَجَانَا ... وَنَضْرِبُ حِينَ تَخْتَلِطُ الدَّمَاءُ

«با (هنر شعر و بهره‌گیری از) قافیه‌ها، کسی را که ما را هجا کرده، مهار می‌کنیم و در زمانی که خون‌ها (در میدان نبرد) به هم آمیخته شوند، ضربه می‌زنیم». در اینجا فعل حکم، به معنای بازداشتن و مهار کردن به کار رفته است. یعنی شاعر با قدرت کلام، دشمن را محدود و بی‌اثر می‌سازد.

در دیوان منسوب به امام علی علیه السلام آمده است:

قَدْ حَكَمْتَنِي مِنَ الْأَيَّامِ تَجْرِبَةً حَتَّى نَهَيْتُ الَّذِي قَدْ كَانَ يَنْهَانِي (خفاجی، بی‌تا: ۳۲۶)
«تجربه روزگار مرا آبدیده و استوار ساخت؛ تا جایی که اکنون خود، کسی را بازمی‌دارم که پیش‌تر مرا بازمی‌داشت».

در اینجا ریشه حکم به معنای استوار، محکم و آبدیده شدن در اثر تجربه روزگار آمده است؛ یعنی تجربه‌های تلخ و شیرین روزگار، انسان را چنان می‌سازد که توانایی مهار نفس خود و دیگران را پیدا می‌کند. چنانکه شاعری دیگر می‌گوید:

«وَكَيْفَ وَقَدْ أَحْكَمْتَنِي السُّنُونَ وَجَرَّبْتُ فِيهَا بِحِلْمٍ أَصِيلَ»

«و چگونه (بی‌تجربه باشم)، در حالیکه سال‌های زندگی مرا (آزموده و) استوار کرده‌اند و من آن‌ها را با بردباری ریشه‌دار پشت سر گذاشته‌ام؟».

در دیوان جریر بن عطیه آمده است:

أَبْنِي حَنِيفَةً أَحْكِمُوا سُفْهَاءَكُمْ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ أَغْضَبَا (جریر، ج ۱: ۴۶۶)

«ای بنی حنیفه، نادانان خود را (از تعرض به من) منع و مهار کنید؛ چرا که می‌ترسم بر شما خشم گیرم».

شاعر در این بیت، قبیله بنی‌حنیفه را خطاب قرار می‌دهد و از آن‌ها می‌خواهد که افراد سبک‌سر و نادان خود را کنترل کنند و هشدار می‌دهد که در صورت ادامه رفتار ناپسند، ممکن است خشم او بر آنان فرود آید. فعل «أَحْكُمُوا» در این بیت، به معنای مهار کردن است. در فرهنگ عرب جاهلی، «حکمت» دانشی بود، برخاسته از تجربه زیسته و تأمل در زندگی؛ دانشی عملی که با هوش اجتماعی و توانایی تشخیص موقعیت‌های درست پیوند داشت. «حکیم» در نگاه آنان فردی بصیر و دوراندیش بود که می‌توانست در مهم‌ترین مسائل قبیله (از سیاست و اقتصاد گرفته تا جنگ، صلح و داوری) نظر درست بدهد و همین توانایی او را به یکی از ارکان جامعه قبیله‌ای تبدیل می‌کرد.

در فضایی که فرهنگ شفاهی بر همه چیز سایه داشت، حکمت بیش از هر چیز در قالب روایت‌ها، امثال و سخنان پندآموز جلوه می‌کرد؛ کلماتی کوتاه اما برخاسته از تجربه‌ای عمیق که هدفشان هدایت و عبرت دادن بود. شخصیت‌هایی چون اُکثم بن صیفی و قُیس بن ساعده ایادی نمونه بارز این حکمت‌ورزی‌اند (ر.ک: علی، ۲۰۰۱، ج ۱۵: ۳۴۰). بنابراین حکمت در این دوره، دانشی نظری یا فلسفی نبود، بلکه مهارت در شناخت موقعیت‌ها و اتخاذ تصمیم درست به شمار می‌رفت.

با جمع‌بندی گزارش‌های تاریخی و تحلیل‌های لغوی، می‌توان گفت حکمت نزد عرب پیش از اسلام بر سه بنیان استوار بود:

تجربه انباشته، دانش و بصیرت، قدرت بیان.

در تأیید دو رکن نخست، خلیل بن احمد فراهیدی تصریح می‌کند که حکمت بر دانش، عدالت و بردباری استوار است و تجربه زیسته را رکن اساسی آن می‌شمارد (۱۴۲۶، ج ۳: ۶۶). رکن سوم نیز با حدیث مشهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تقویت می‌شود که فرمود: «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ حِكْمًا» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴: ۳۷۹) و نیز «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشُّعْرِ حُكْمًا» (ابوداود، ۱۴۳۰، ج ۷: ۳۵۸). این روایات نشان می‌دهد که قدرت بیان، چه در قالب

شعر و چه در قالب خطابه، نقشی تعیین‌کننده در انتقال حکمت داشته است. از این رو، حکمت جاهلی به طور طبیعی با زندگی روزمره، مدیریت قبیله، تدبیر در جنگ و حل و فصل اختلافات، پیوند می‌خورد و حکیم کسی بود که می‌توانست در عباراتی کوتاه، حقیقتی راه‌گشا و اثرگذار را بیان کند. در جمع‌بندی، می‌توان حکمت در فرهنگ جاهلی را «پختگی و اتقان در علم و عمل» دانست (قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۲۰۸). معرفتی درست همراه با به‌کارگیری سنجیده و به‌موقع آن در میدان واقعی زندگی.

در دوره‌های پس از عصر احتجاج، معنای واژه «حکیم» دچار دگرگونی و گسترش شد؛ به ویژه در عصر عباسی همزمان با ترجمه گسترده آثار فلسفی و علمی یونانی به عربی، این واژه بار معنایی تازه‌ای یافت. از آن پس، «حکیم» علاوه بر پیر معجب، به فیلسوف و طیب نیز اطلاق شد. چنانکه مولر اشاره می‌کند، ریشه «حکم» در زبان عربی کلاسیک و نو، دو معنای تخصصی یافت:

یکی در قلمرو حقوقی و قضایی، حکم به معنای داوری و قضاوت و دیگری در قالب صفت «حکیم» در معنای دانشمند، فیلسوف و به‌ویژه پزشک (Muller, 1997: 4/367). همچنین، به گفته لسلاو، واژه «حکیم» به معنای پزشک و طیب در زبان‌های گعزی و امهری، تحت تاثیر زبان عربی است (Leslau, 1987: 229). یکی دیگر از معانی حکم، نسبت دادن چیزی به چیز دیگر است؛ خواه به صورت ایجابی و خواه سلبی. این همان عمل «حکم کردن» در ادبیات منطقیان است.

با این حال، تمرکز اصلی ما نه بر دوره عباسی، بلکه بر معنای بنیادین و نخستین این واژه در زبان عربی در دوران احتجاج است؛ معنایی که در فرهنگ‌نامه‌های کهن و معتبر عربی بازتاب یافته است. خلیل بن احمد فراهیدی، در کتاب العین، نخستین فرهنگ لغت زبان عربی می‌گوید: «حَکَمَ اللَّجَامُ: قطعه‌ای است که دو سوی چانه [حیوان] را می‌گیرد و به این نام خوانده شده؛ زیرا حیوان را از دویدن باز می‌دارد. هر چیزی که جلوی فساد آن را بگیری، گفته می‌شود حَکَمْتُ، حَکَمْتُه یا أَحْکَمْتُه» (۱۴۲۶، ج ۳: ۶۷). بنابراین، «منع»،

در ریشه «حکم» نوعی مهار هدفمند برای جلوگیری از انحراف و فساد و در نتیجه، حفظ، استواری و استحکام شیء است.

ابن فارس نیز به صراحت معنای حکم را منع دانسته و می‌گوید: «ریشه (ح، ک، م) معنای اصلی واحدی دارد و آن بازداشتن است. نخستین مصداق آن، حُکم (داوری) به معنای بازداشتن از ستم است. همچنین حکمة الدابة (لگام حیوان) به این دلیل نامیده شده که حیوان را (از سرکشی) باز می‌دارد. گفته می‌شود: حَكَمْتُ الدابةَ وَأَحْكَمْتُهَا (حیوان را لگام زدم و مهار کردم). همچنین گفته می‌شود: حَكَمْتُ السفیةَ وَأَحْكَمْتُهُ (نادان را مهار کردم و از کار ناشایستش بازداشتیم)، یعنی او را بازداشتیم» (۱۳۹۹، ج ۲: ۹۱).

در مجموع، معنای «حکم»، منع چیزی از انحراف و جلوگیری از فساد است. هرگاه چیزی از انحراف و تباهی بازداشته شود، حالت ثبات و استحکام می‌یابد و از همین جاست که «محکم» در معنای استوار و مستحکم به کار رفته است (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۰۹۵).

کهن‌ترین و ملموس‌ترین صورت تجلی این معنا را می‌توان در کاربرد آن برای لگام اسب مشاهده کرد. در منابع کهن لغوی، واژه «حَكْمَة» به بخشی از دهن‌بند یا افسار حیوان اطلاق می‌شود که از دو طرف، چانه حیوان را می‌گیرد و از سرکشی او جلوگیری می‌کند. این کاربرد، که به لحاظ تاریخی و معنایی پیش از دیگر استعمالات واژه قرار دارد، نقطه آغاز تحول مفهومی حکم به شمار می‌رود. از این معنای ابتدایی و حسی، مفهوم حکم به تدریج به سایر حوزه‌ها گسترش یافت؛ مانند: داوری و قضاوت. معانی ثانویه در حوزه اجتماعی و حقوقی، برآمده از همان بنیان نخستین است. قاضی یا حَكَم، همانند کسی که افسار را در دست دارد، با صدور حکم، از تجاوز و ظلم جلوگیری می‌کند و مانع از بروز آشوب و نزاع می‌شود. حکمت و دانش: در حوزه اندیشه و اخلاق، «حکمت» دانش پخته و دقیقی است که فرد را از جهل، لغزش‌های فکری و رفتارهای نابخردانه باز می‌دارد.

الگوی معنایی مشابهی را می‌توان در ریشه عربی «عقل» مشاهده کرد. این ریشه در ابتدا برای اشاره به ابزاری فیزیکی به کار می‌رفت: «عقال»، طنابی است که برای بستن پای شتر استفاده می‌شود تا حیوان از حرکت بازماند و تحت کنترل صاحب خود قرار گیرد (ابن فارس،

۱۳۹۹، ج ۴: ۷۹). در این سطح، معنای عقل با مفهوم مهار، کنترل، بازداشتن و محدود ساختن گره خورده است؛ امری عینی و محسوس که در تجربه و تعامل انسان با حیوانات قابل مشاهده است. با گذر زمان، این ریشه در حوزه مفاهیم ذهنی و انتزاعی نیز به کار گرفته شده و معنای جدیدی از آن استخراج شده است. عقل در معنای متداول آن، به نیرویی درونی اطلاق می‌شود که انسان را از سقوط در ورطه نادانی، تصمیم‌گیری نادرست و رفتارهای ناپسند باز می‌دارد. رد پای معنای انتزاعی عقل را می‌توان در ادبیات بعدی فارسی نیز مشاهده کرد که نشان‌دهنده استمرار مفهوم کنترل و مهار در سطح اخلاقی و شناختی است:

زانک با عقلی چو عقلی جُفت شد مانع بد فعلی و بد گفت شد
نفس با نفس دگر چون یار شد عقل جزوی عاطل و بی‌کار شد

با این حال، مبنای اصلی تحلیل معنایی ما همچنان منابع لغوی عربی است و مثال فارسی تنها برای نشان دادن کاربرد و بازتاب فرهنگی معنای انتزاعی آورده شده است. ابن فارس در مقاییس اللغة بر این دو حوزه معنایی فیزیکی و ذهنی تأکید کرده و بیان داشته که ریشه «عقل» بر محور حبس و بازداشتن استوار است، خواه در سطح محسوس و عینی، خواه در سطح فکری و اخلاقی (۱۳۹۹، ج ۴: ۶۹-۷۲). از این رو، می‌توان گفت که در ریشه «عقل» نیز با یک تحول معنایی از سطحی بیرونی و ملموس به سطحی انتزاعی، درونی و شناختی مواجه هستیم؛ تحولی که در آن مفهوم حبس فیزیکی به تدریج به مهار ذهنی و کنترل درونی تبدیل شده است. در نتیجه، همانند آنچه پیش‌تر در مورد واژه عبری הַכָּמ (hākām) گفته شد، در اینجا نیز با یک الگوی معنایی مشترک روبرو هستیم: انتقال تدریجی معنا از عرصه کنترل و مهار فیزیکی به سطح عقلانیت و بازداشتن از انحرافات فکری و اخلاقی.

۲-۳- کاربرد ریشه حکم در قرآن کریم

ریشه حکم با بسامدی چشمگیر (۲۰۹ مورد) در قالب‌های گوناگون اسمی (حکم، حاکمین، حکام، احکم، حکیم، حکمة، مُحکمة و مُحکّمات) و نیز در ساخت‌های فعلی ماضی، مضارع و امر در قرآن به کار رفته است (ر.ک: عبدالباقی، ۱۳۸۶: ۲۶۹-۲۷۳).

در میان این مشتقات، واژه حکیم با ۹۷ بار تکرار در موارد متعددی به عنوان صفت خداوند و نیز صفت قرآن به کار رفته و دارای بیشترین بسامد است و اغلب در پایان آیات به همراه دیگر اسماء حسناى الهی ذکر شده است؛ وصف «حکیم» نمایانگر عقلانیت، غایت‌مندی، انسجام و اتقان در تمام ابعاد خلقت و شریعت است و بر حکمتی فراگیر در افعال و اوصاف الهی دلالت دارد. به گفته علامه طباطبایی، خداوند حکیم است و «الحکیم لا یعبث ولا یجاذف»، از این رو تمام افعال او بر پایه غرض و مصلحتی واقعی است؛ غایاتی که نه برای رفع نیاز در ذات الهی، بلکه برای رساندن مخلوقات به کمال و سعادت مقرر شده‌اند. وی تصریح می‌کند که «لله سبحانه في خلقه وأمره أغراضٌ لكنها راجعة إلى خلقه دونه» و این غایات نشان می‌دهد که نظام تکوین و تشریع هر دو بر اساس اتقان، هماهنگی و هدایت استوارند، بی‌آنکه مصلحت یا مفسده‌ای بر ذات خدا حکم کند یا او را به سوی فعلی مجبور سازد (۱۳۹۹، ج ۱۴: ۲۶۰).

واژه حکمت نیز ۲۰ بار در قرآن تکرار شده است. قرآن کریم به شکل گسترده‌ای از حکم به معنای داوری بهره برده است، به گونه‌ای که به جز حکمت و حکیم، سایر مشتقات این ریشه عمدتاً به معنای داوری به کار رفته‌اند.

به گفته راغب، حکم به معنای منع و بازداشتن برای اصلاح است و الحُکم بالشیء یعنی قضاوت و داوری کردن؛ چه در آن الزام باشد یا نباشد (۱۴۱۲: ۲۴۸). قید اصلاح، به این معناست که منع در این ریشه، منعی اصلاح‌گر است؛ یعنی بازداشتنی که با هدف حفظ شیء از فساد، اختلال و تباهی صورت می‌گیرد.

مصطفوی بر این باور است که معنای اصلی واژه «حکم» ناظر به وضعیتی است که در آن، امر یا نهی نسبت به موضوعی به صورت قطعی و غیرقابل تردید تحقق می‌یابد.

وی تأکید می‌کند که شرط اساسی حکم، وجود قطعیت و یقین است؛ بدین معنا که آنچه حکم نامیده می‌شود، باید از سنخ اموری باشد که هیچ شک و ابهامی در آن راه ندارد. او این قید قطعیت را از تقابل میان دو دسته آیات قرآن، یعنی «محکّمات» و «متشابهات» استخراج کرده است؛ محکّمات به دلیل وضوح و قطعیت، عاری از هرگونه تردیدند، در حالیکه متشابهات می‌توانند محل اختلاف و تأویل قرار گیرند (۱۳۹۳، ج ۲: ۳۰۹-۳۱۰). در صورت فقدان قطعیت، حکم نمی‌تواند نقش بازدارنده در برابر شبهه‌ها و اختلافات ایفا کند و بدین ترتیب، اعتبار و کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد. همچنین مصطفوی مفهوم «حکمت» را به معارف قطعی و یقینی مرتبط می‌داند و آن را به دانش‌ها و شناخت‌هایی اطلاق می‌کند که به واسطه قطعیت، قابل استناد و اعتماد هستند و هیچگونه شک و تردیدی درباره صحت و درستی آن‌ها وجود ندارد (همان).

حسن جبل نیز، معنای اصلی و محوری حکم را کنترل و تنظیم می‌داند؛ کنترلی که از هرج و مرج جلوگیری می‌کند و امکان هدایت امور را به شکلی مطلوب فراهم می‌سازد (۲۰۱۰، ج ۱: ۴۷۲).

هر سه دیدگاه یادشده در این نکته هم‌داستان هستند که حکم ماهیتی بازدارنده دارد و اما محورهای تأکید آنان متفاوت است: راغب بر بازدارندگی اصلاح‌گر، مصطفوی بر قطعیت و حسن جبل بر نظم‌بخشی. حاصل جمع این نگرش‌ها نشان می‌دهد که معنای بنیادین حکم را باید در محور مهار و کنترل جست‌وجو کرد.

در قرآن کریم، ریشه حکم در طیفی از معانی به کار رفته است که عمدتاً سه حوزه اساسی را دربرمی‌گیرد:

نخست، در بعد اجتماعی، حکم به معنای داوری و قضاوت استعمال شده است. این داوری، گاه میان مردم است، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (نساء / ۵۸)؛ و گاه به صورت مطلق داوری و سنجش آمده است، مانند آیه ﴿أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (صافات / ۱۵۳-۱۵۴).

دوم، در بعد تشریعی، حکم به معنای فرمان و حاکمیت مطلق الهی ظهور می‌یابد. در این سطح، حکم ویژه خداوند است و دلالت بر مرجعیت تشریعی و حاکمیت منحصر به او دارد، چنانکه در آیه ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (یوسف / ۴۰) بیان شده است.

سوم، در بعد معرفتی، حکمت به معنای دانشی الهام‌بخش، هدایت‌گر و استوار به کار رفته است. قرآن کریم این مرتبه از معرفت را عطیه‌ای الهی معرفی می‌کند: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ﴾ (بقره / ۲۶۹).

واژه حکمت در قرآن ۲۰ بار آمده است: (بقره / ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۳۱، ۲۵۱ و دوبار در ۲۶۹؛ آل عمران / ۴۸، ۸۱، ۱۶۴؛ نساء / ۵۴، ۱۱۳؛ مائده / ۱۱۰، نحل / ۱۲۵؛ اسراء / ۳۹؛ لقمان / ۱۲، احزاب / ۳۴؛ صاد / ۲۰؛ زخرف / ۶۳؛ قمر / ۵؛ جمعه / ۲) که ۱۰ بار آن در کنار کتاب ذکر شده است. خداوند متعال به همه پیامبران حکمت بخشیده (آل عمران / ۸۱) و آن‌ها را برانگیخته است تا به مردم کتاب و حکمت آموزش دهند (آل عمران / ۱۶۴؛ جمعه / ۲).

جدول (۲): مصادیق حکمت در کلام مفسران

شماره	معنا و مصداق حکمت	منبع
۱	فهم کتاب آسمانی	ابو حیان، ۱۴۲۰: ج ۱: ۶۲۶
۲	سنت	شافعی، ۱۴۲۷: ج ۱: ۲۲۴؛ طوسی، ۱۴۰۹: ج ۲: ۳۰
۳	شناخت و تفقه در دین	طبری، ۱۴۲۰: ج ۳: ۸۷
۴	شناخت احکام الهی از طریق سنت (جمع دو قول پیشین)	همان‌جا
۵	نبوت	ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ج ۱: ۲۳۷
۶	دانش سودمند یا سخن حق و سودمند	طباطبایی، ۱۳۹۹: ج ۱۶: ۲۱۵، ج ۱۹: ۵۷

۷	رسیدن به حق و صواب در گفتار و کردار	خطیب، بی تا: ج ۲: ۴۶۵
۸	حکم و قضاوت	ابوحیان، ۱۴۲۰: ج ۱: ۶۲۶
۹	هر سخن پندآموزی که به نیکی فراخواند و از زشتی باز دارد یا گفتار صوابی که به عمل درست بینجامد	همان جا
۱۰	نهادن هر چیز در جای خود	همان جا

هریک از این دیدگاه‌ها به یکی از جنبه‌های حکمت پرداخته است؛ برخی بر جنبه معرفتی آن تأکید دارند (مانند فهم قرآن و دانش سودمند)، برخی بر جنبه عملی (چون عمل درست و قضاوت عادلانه) و گروهی دیگر بر جنبه اخلاقی (مانند سخنان پندآموز). با جمع‌بندی این آراء و با توجه به معنای لغوی، می‌توان حکمت را مجموعه‌ای از آموزه‌ها دانست که انسان را از لغزش و خطا بازمی‌دارد و او را به سوی رفتار صواب هدایت می‌کند. این آموزه‌ها در قالب‌هایی چون فهم قرآن و سنت، شناخت دین، دانش سودمند و گفتارهای پندآموز و غیره جلوه‌گر می‌شوند.

شایان ذکر است که در برخی موارد، کاربرد حکم در مرزی میان داوری و حکمت قرار دارد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱۴: ۳۰۶) و بر نوعی موهبت دوگانه دانش استوار و قضاوت صحیح دلالت می‌کند. نمونه آن در مورد حضرت لوط علیه السلام آمده است: ﴿وَلَوْطًا أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (انبیاء / ۷۴).

هرچند در آیه ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (شعراء / ۲۱)، تناسب ظاهری جمله، ممکن است این برداشت را ایجاد کند که حکم به معنای مسئولیت یا مأموریت انسانی است (ر.ک: ذوقی، ۱۴۰۳: ۴۴)، اما از منظر تحلیل واژگانی، هیچ شاهد لغوی مستندی برای چنین معنایی وجود ندارد. بر این اساس، استناد صرف به تناسب ظاهری جمله برای نسبت دادن معنای تازه به واژه، صحیح نیست؛ زیرا

قرآن کریم به زبان عربی نازل شده و معنای واژگان آن بر پایه شواهد کاربردی و سنت زبانی عربی تعیین می‌شود، نه بر اساس حدس و برداشت‌های ذهنی. برای روشن شدن اهمیت این نکته، می‌توان به نمونه‌ای دیگر از قرآن اشاره کرد: ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ (اعراف / ۸۳).

برخی مفسران با تکیه بر تناسب ظاهری جمله، واژه «غابرین» را به معنای «هالکین» گرفته و آن را معادل هلاکت دانسته‌اند (ماوردی، بی‌تا: ج ۵: ۶۶)، در حالیکه در زبان عربی شاهی برای چنین معنایی وجود ندارد. بر اساس منابع لغوی، غابرین به معنای باقی‌ماندگان است (فراهیدی، ۱۴۲۶: ج ۴: ۴۱۳-۴۱۴؛ ابن فارس، ۱۳۹۹: ج ۴: ۴۰۸). به این معنا که زن لوط با قوم خود باقی ماند و محل عذاب الهی را ترک نکرد و با لوط همراه نشد. بنابراین تکیه صرف بر ظاهر جمله و تناسب معنایی بدون رعایت شواهد لغوی و معنایی می‌تواند به برداشت‌های نادرست و تحریف معنای واژه منجر شود.

۳- نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از پژوهش حاضر، بر مبنای کاربست توأمان رویکردهای ریشه‌شناسی تاریخی و معناشناسی شناختی در تحلیل ریشه «ح‌ک‌م»، به شرح ذیل تبیین و ارائه می‌گردد:

۱- بررسی داده‌های زبانی نشان می‌دهد که هسته اولیه و بنیادین ریشه «ح‌ک‌م» در زبان‌های سامی به ابزارهای فیزیکی مهار و کنترل، نظیر لگام، طناب و تله شکار دلالت داشته است.

۲- تحلیل‌های معناشناسی شناختی نشان می‌دهد که «طرح‌واره تصویری کنترل/مهار»، بستر اصلی گذار این ریشه از حوزه‌های مادی به قلمروهای انتزاعی بوده است. بر این اساس، مفاهیم ذهنی و معرفتی، بازتابی انتزاعی از همان مهار فیزیکی اولیه‌اند؛ به گونه‌ای که «حکمت» به مثابه نیروی درونی مهارکننده جهل و خطا و «داوری»، به مثابه اهرم بیرونی برای مهار ظلم و بی‌نظمی تلقی می‌گردد.

۳- در روند تطور تاریخی پیشاقرآنی، معنای عینی ریشه «حکم» با حفظ محوریت «کنترل»، به حوزه‌های ذهنی و اجتماعی بسط یافته است. این فرایند منجر به زایش مفاهیمی همچون دانایی، فهم، مهارت‌های عملی، تدبیر و قضاوت در این زبان‌ها شده است.

۴- کاربرد مشتقات ریشه «حکم» در قرآن کریم، در امتداد پیشینه تاریخی و سنت زبانی عربی، در سه حوزه معنایی استقرار یافته است:

* قضاوت و داوری: در مقام مهار ظلم.

* فرمان، تشریع و حاکمیت: در مقام مهار طغیان و بی‌نظمی اجتماعی.

* حکمت و دانش هدایت‌گر: در مقام مهار جهل و ابزار هدایت درونی.

اطلاق وصف «حکیم» به ذات اقدس الهی، نقطه کمال این شبکه معنایی است. این صفت در کاربرد قرآنی، بر استواری، هدفمندی، اتقان و انسجام مطلق خداوند در دو ساحت «نظام تکوین» (آفرینش) و «نظام تشریع» دلالت دارد.

۵- همه کاربردهای ریشه «حکم» - از لگام گرفته تا حکمت و داوری - بر اساس یک طرح‌واره شناختی واحد (مهار و کنترل) قابل تفسیر هستند. تحول معنایی واژگان، فرایندی تصادفی نبوده، بلکه محصول تعامل قانون‌مند میان تجربه‌های حسی، ساختارهای ذهنی و زمینه‌های اجتماعی- فرهنگی است. ازاین‌رو، درک دقیق مفاهیم دینی نیازمند واکاوی شواهد لغوی، کاربردی و تاریخی است و بسنده کردن به ظاهر جملات برای انتساب معانی جدید، فاقد اعتبار علمی خواهد بود.

۴- پی‌نوشت

۱- عصر احتجاج به لغت، دوره‌ای است که زبان‌شناسان و نحویان عرب، اشعار و متون آن را به عنوان منبع معتبر برای استشهاد و استدلال در قواعد زبان عربی می‌پذیرند. بر اساس نظر علمای زبان، این عصر از دوران جاهلیت آغاز می‌شود و تا اواخر قرن دوم هجری ادامه می‌یابد، یعنی حدود سال ۱۸۰ هجری قمری. پس از این دوره، به دلیل اختلاط زبان عربی با زبان‌های دیگر و تغییرات اجتماعی، اعتبار متون و

اشعار برای احتجاج کاهش می‌یابد و دیگر به عنوان منبع اصلی استشهاد در قواعد زبان عربی پذیرفته نمی‌شوند. به گفته بغدادی، علمای ادب، شاعران را به چهار طبقه تقسیم کرده‌اند:

یک: شاعران جاهلی پیش از اسلام مانند امرؤ القیس و الأعشى.

دو: مخضرمون: کسانی که هم جاهلیت را دیده و هم اسلام را تجربه کرده‌اند، مانند لبید و حسان.

سه: متقدمون یا اسلاميون: کسانی که در صدر اسلام بودند، مانند جریر و الفرزدق.

چهار: المولدون یا المحدثون: کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، تا زمان ما، مانند بشار بن برد و ابی نواس.

طبقه اول و دوم، شعرشان به اجماع ادیبان، برای استشهاد معتبر هستند. طبقه سوم، از نظر بیشتر لغویان، به اشعارشان استناد می‌شود. اما طبقه چهارم به اتفاق ادیبان، معتبر نیستند (بغدادی، ۱۴۱۸: ج ۱: ۶). آخرین شاعر قابل استشهاد، ابراهیم بن هرمة است و اولین شاعر محدث نیز بشار بن برد است (سیوطی، ۱۴۲۷: ۵۹).

۵- منابع

* قرآن کریم

- ۱- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، عربستان: مکتبه نزار مصطفی، (۱۴۱۹ق).
- ۲- ابن فارس، قزوینی، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار الفکر، (۱۳۹۹ق).
- ۳- ابو حیان، محمد، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر، (۱۴۲۰ق).
- ۴- ابوداود، سلیمان، سنن ابی داود، محقق: شعیب ارنؤوط و محمد کامل، دارالرسالة العالمية (۱۴۳۰ق).
- ۵- ازهری، محمد، تهذیب اللغة، بیروت، لبنان: دار احیاء التراث العربی، (۲۰۰۱م).
- ۶- اسودی، علی؛ مختاری، الهه، درآمدی بر رویکردهای زبان شناسی شناختی در قرآن کریم، تهران: دانشگاه خوارزمی، (۱۴۰۳ش).
- ۷- بغدادی، عبدالقادر، خزائن الأدب و لب لباب لسان العرب، قاهره مصر: مکتبه الخانجی، (۱۴۱۸ق).
- ۸- جریر، دیوان جریر بشرح محمد بن حبیب، قاهره: دار المعارف، (بی تا).
- ۹- جمحی، محمد بن سلام، طبقات فحول الشعراء، جدة: دار المدنی، (بی تا).
- ۱۰- جوهری، اسماعیل، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، بیروت: دار العلم للملایین، (۱۴۰۷ق).
- ۱۱- حسن جبل، محمد، المعجم الاشتقاقی المؤصل لألفاظ القرآن الکریم، قاهره: مکتبه الآداب، (۲۰۱۰م).
- ۱۲- خطیب، یونس، التفسیر القرآنی للقرآن، قاهره: دار الفکر العربی، (بی تا).

- ۱۳- ذیب، سلیمان بن عبدالرحمن، معجم المفردات الآرامية القديمة، ریاض: مكتبة الملك فهد، (۲۰۰۶م).
- ۱۴- ذوقی، امیر، «معناشناسی واژه حکم در قرآن کریم و امکان سنجی دلالت آن بر حکومت»، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال ۱۳، شماره ۲۵، بهار و تابستان، صص ۵۲-۳۳، (۱۴۰۳ش).
- ۱۵- راغب، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دار القلم، (۱۴۱۲ق).
- ۱۶- زمخشری، محمود، اساس البلاغة. بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۱۹ق).
- ۱۷- زهیر، ابن ابی سلمی، دیوان زهیر، محقق: علی حسن فاعور، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۰۸ق).
- ۱۸- زوزنی، محمد بن حسن، شرح المعلقات السبع، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۲۰۰۲م).
- ۱۹- سیوطی، عبدالرحمن، الاقتراح فی اصول النحو، دمشق، دار البیروتی، (۱۴۲۷ق).
- ۲۰- شافعی، محمد، تفسیر الامام الشافعی، عربستان سعودی: دار التدمریة، (۱۴۲۷ق).
- ۲۱- صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه، محقق: علی اکبر غفاری، قم، (۱۴۱۳ق).
- ۲۲- صفوی، کورش، استعاره، تهران: نشر علمی، (۱۳۹۶ش).
- ۲۳- -----، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: انتشارات سوره مهر، (۱۳۹۲ش).
- ۲۴- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، ایران: منشورات اسماعیلیان، (۱۳۹۳ق).
- ۲۵- طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: ا. عاملی، بیروت، لبنان: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۰۹ق).
- ۲۶- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: انتشارات اسلامی، (۱۳۸۶ش).
- ۲۷- عبدالکریمی، سپیده، فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی شناختی، تهران: نشر علمی، (۱۳۹۴ش).
- ۲۸- علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، بیروت: دار الساقی، (۲۰۰۱م).
- ۲۹- فراهیدی، خلیل، العین، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۲۶ق).
- ۳۰- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: مؤسسة الرسالة، (۱۴۲۶ق).
- ۳۱- قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل. بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۱۸ق).
- ۳۲- قائمی‌نیا، علیرضا، معناشناسی، قم، ایران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، (۱۴۰۰ش).

۳۳- قائمی، مرتضی؛ ذوالفقاری، اختر، «طرح‌واره‌های تصویری در حوزه سفر زندگی دنیوی و اخروی در زبان قرآن»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی، دوره ۴ شماره ۳، شماره پیاپی ۱۵، پاییز، صص ۲۲-۱، (۱۳۹۵ش).

۳۴- گیرتس، دیرک، نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، تهران: نشر علمی، (۱۳۹۵ش).
۳۵- محمدی، امرالله، «استعاره مفهومی آزادی در سروده‌های واصف باختری»، پژوهش‌های نوین ادبی، دوره ۴ شماره ۲، شماره پیاپی ۸، پاییز و زمستان، صص ۲۷۸-۲۵۹، (۱۴۰۴ش).
۳۶- مشکور، محمد جواد، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، (۱۳۵۷ش).

۳۷- مصطفوی، میرزاحسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز نشر آثار العلامه المصطفوی، (۱۳۹۳ش).

۳۸- ولفنسون، اسرائیل، تاریخ زبان‌های سامی، مترجم: جواد اصغری و مهدی برزگر. تهران: گارستان اندیشه، (۱۴۰۰ش).

۳۹- هاکس، مستر، قاموس کتاب مقدس، تهران، ایران: اساطیر، (۱۳۷۷ش).

40- Black, J., George, A., & Postgate, N., *A Concise Dictionary of Akkadian (2nd corrected printing)*. Wiesbaden, Germany: Harrassowitz Verlag, (2000).

41- Gesenius, W., *Hebrew and English Lexicon of the Old Testament Scriptures* (S. P. T., Trans.). Grand Rapids, USA: Baker Books, (1997).

42- Kövecses, Zoltán. *Where Metaphors Come From: Reconsidering Context in Metaphor*. Oxford: Oxford University Press, (2015).

43- Lakoff, George; Johnson, Mark. *Metaphors We Live By*. Chicago: The University of Chicago Press, (1980).

44- Leslau, W., *Comparative Dictionary of Gerez (Classical Ethiopic) (1st ed.)*. Wiesbaden, Germany: Otto Harrassowitz, (1987).

45- Muller, *Theological Dictionary Of The Old Testament*. Grand Rapids, Michigan, U.S., (1979).

46- Orel, V. E., & Stolbova, O. V., *Hamito-Semitic Etymological Dictionary: Materials for a Reconstruction (1st ed.)*. Leiden, Netherlands: Brill Academic Publishers, (1995).